

چشم غره ای به گوشه رفتی:

_مرسی ممنونم شما خوبی؟

_خوبم عزیزدلم صدای تورو میشنوم خوبم.

شاهرخ با کلافگی بلند شد که نگاهش کردم و مجبور شدم با دامون حرف بزنم:

_مرسی. بارانا چگونه؟

مکثی کرد:

_ازش خبری ندارم!

با تمسخر خندیدم:

_ادم از زنش خبر نداره یعنی؟

نفس عمیقی کشید:

_ولش کن اونو. خودت چیکار میکنی ليسانستو گرفتی دیگه؟

ناخودآگاه تلخ شدم:

_به لطف ادمای زندگیم دو سال عقب افتاده بودم. امسال تموم میشه!

_منظورت منم؟

از پرویش حرصم گرفت:

_نه منظورم سوپری سر کوچمونه اخه خیلی بلا سرم آورده.

خندید که چشم از پرویش گرد شد و به شاهرخ خیره شدم که انگشت فاکش و گرفت سمت گوشه و خندم گرفت.

_دلم میخواد بینمت ایسان!

به شاهرخ نگاه کردم که با حرص سرشو به معنای باشه تکون داد.

کجا؟!

با شعف گفت:

واقعا؟ واقعا میای؟

اره!

هول شد و با سردرگمی گفت: الان میای؟ م... من چیز شد الان جلسه دارم بین ایسان من.. نه تو..

نفسمو بیرون دادم: اروم چخبره؟ فردا ساعت ۶ وقتم ازاده برات لوکیشن میفرستم.

_چ.. چشم اوکیه عزیزم.

یهو شاهرخ پرید روم و شروع کرد به خوردن گردنم و من با چشمای گرد شده نگاهش کردم.

نوک سینه و توی دستاش گرفت که اه خفه ای کشیدم و با حیرت نگاهش کردم که بی توجه شروع کرد به لیسیدن سر و گردنم.



کاربر گرامی جهت اطلاع از زمان پارت بعدی این رمان و دسترسی راحت تر به پارت های جدید لطفا در کانال و پیج اینستاگرام ما عضو شوید :

جهت عضویت در کانال تلگرامی و اینستاگرامی ما روی عکس زیر کلیک کنید

(برای عضوین در کانال تلگرامی فیلتر شکن را روشن کنید سپس کلیک کنید)

عضویت در کانال تلگرامی رمان پلاس

اطلاع از زمان دقیق آپدیت ها / دسترسی سریعتر به پارت های جدید / اخبار سایت و..



عضویت در پیج اینستاگرام فایل استار

اطلاع از تیزر رمان های برتر / اخبار دنیای رمان / دسترسی به نویسنده رمان ها



